

دجال

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

B

۳۳۱۳

/د۳

نیچه، فریدریش ویلهلم ۱۸۴۴ - ۱۹۰۰

*Nietzsche, Friedrich Wilhelm*

دجال (ضد مسیح) / فریدریش ویلهلم نیچه، ترجمه

عبدالعلی دست‌غیب - آبادان: پُرش، ۱۳۸۵

۱۵۶ ص -

ISBN 964 - 6629 - 82 - 2

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: *Der Antichrist*

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. مسیحیت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. الف. دست‌غیب.

عبدالعلی، ۱۳۱۰ - مترجم. ب. عنوان.

۲۴۶

۱۹۰۵ - ۷۷ م

کتابخانه ملی ایران

فریدریش ویلهلم نیچہ

# دجّال

(ضدّ مسیح)

ترجمہ

عبدالعلی دستغیب



نشر پُرسش  
فریدریش نیچه  
دَجّال

ترجمه: عبدالعلی دست‌غیب

حروفنگاری: نگار

نمونه‌خوان: راحیل رنجبر

فیلم و زینک: لیتوگرافی پویا

چاپ: چاپخانه ورامینی

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: سوم - ۱۳۸۵

شابک ۲ - ۸۲ - ۶۶۲۹ - ۹۶۴

ISBN: 964- 6629- 82- 2

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

نشر پُرسش - آبادان - پریم - میدان آلفی - ساختمان اروند - تلفن ۳۳۳۵۰۲۵

نشانی مکاتبات پُستی: نشر پُرسش - اصفهان - صندوق پستی ۳۱۶ - ۸۱۷۳۵

E-mail: porsesh @ hotmail. com

## فریدریش نیچه: زندگانی و آثار

«اندیشه‌های بنیادین قرن بیستم یا از آن مارکس است یا از آن نیچه؛ این سخن آندره مالرو است. از زمان درگذشت این دو فیلسوف تا امروز هیچ نویسنده و متفکری از تأثیر آنها آزاد نبوده است.» مالرو در همان حال که به دامنه نفوذ بیشتر و شگفت‌انگیز «مارکس» اشاره می‌کند، خلاقیت هنری و اندیشندگی نیچه را بیشتر می‌داند.

فریدریش ویلهلم نیچه، فیلسوف و شاعر آلمانی (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴) از فیلسوفانی است که زمانه‌اش او را دریافت و پس از مرگش بود که دامنه نفوذ اندیشه‌اش بر هنرمندان و نویسندگان وسعت گرفت. تأثیر مستقیم او بر متفکرانی مانند هایدگر، یاسپرس، ایشپنگلر، یونگر، کامو، فوکو، و نویسندگانی چون آندره ژید و آندره مالرو... به خوبی روشن است. هایدگر و یاسپرس هر دو رساله‌های فلسفی مهمی درباره اندیشه‌های او نگاشته‌اند. «والتر کاوفمن»<sup>۱</sup> یکی از بهترین مترجمان آثار نیچه به زبان انگلیسی، درباره او می‌نویسد:

«فیلسوفانی هستند که مقاصد خود را خوب می‌نویسند و فیلسوفانی

---

1. Walter Kaufmann.

وجود دارند که نمی‌توانند اندیشه‌های خود را به روشنی بیان کنند. در مثل افلاطون آثار خود را به شیوه‌ای آن‌چنان نمایشی نوشته است که اکنون ما به درستی نمی‌دانیم خود او درباره پرسش‌های طرح شده در کتابهایش چگونه می‌اندیشیده است. نیچه نمونه تازه‌ای است که نیروی بیانش از افلاطون کمتر نیست. می‌توان نتیجه‌های فلسفه او را محکوم ساخت اما هجوها و استعاره‌های درخشان، مجادله‌های باشکوه و تجربه‌های پی‌پی او را در زمینه سبک نمی‌توان رد کرد. در خواندن آثار نیچه دو نکته پیش از هر چیز به چشم می‌آید: یکی ناب بودن و اصالت نوشته‌های او و دیگری تجربه دلخراش زندگانی‌اش که وقف بیان اندیشه‌ها و احساسات شورانگیز وی گشته است.»

نوشته‌های نیچه از یادداشت‌های عادی و مقاله‌های او آن زندگانی ادبی‌اش آغاز می‌شود، و سرانجام به سخنان نغز [آفوریسیم‌ها] <sup>۱</sup> درخشان و هنرمندانه و پراکنده‌اش پایان می‌پذیرد. این فیلسوف در دارالضرب سبک درخشانش، اصطلاحات فلسفی و ادبی ویژه خویش را سکه می‌زند، جمله‌های شکوهمند شاعرانه‌ای به کار می‌برد و به گفته خودش با خون می‌نویسد. آثارش نمایانگر بخشی از زندگانی و دوره‌های تجربه فکری او، بازتابی از رنج‌ها و اندیشه‌های اوست. بیشتر پژوهندگان فلسفه از پراکندگی آثارش گله کرده‌اند، ولی باید دانست که این «نقش پراکنده» نمایانگر درهم برهم و بی‌معنایی نیست، بلکه نتیجه یگانگی وجودی جهات متفاوت زندگانی اوست. در پشت تنوع و پراکندگی آثار نیچه «ورق ساده» اندیشه فلسفی او را می‌توان باز شناخت.

نیچه در ۱۸۴۴ در شهر «روکن»<sup>۱</sup> در پروس به دنیا آمد. پدرش کشیش بود و مادرش زنی پارسا که به رسوم دینی گرایش شدید داشت. هنگامی که نیچه کودک بود پدرش را از دست داد و زیر نظر زنان خانواده تربیت شد و دوران آموزش ابتدایی و متوسطه را با موفقیت به پایان برد. سپس به دانشکده وارد شد و زبان‌شناسی (فیلولوژی) خواند. در ۲۳ سالگی به خدمت نظام رفت و در جنگ پروس و فرانسه از اسب به زمین افتاد و سخت آسیب دید.

پس از بهبود دوباره، به حوزه پژوهش ادبی و زبان‌شناسی بازگشت و در ۲۵ سالگی به استادی دانشگاه «بازل»<sup>۲</sup> سوئیس رسید. یکی از دوستان این دوره زندگانی «نیچه» درباره او می‌نویسد: «نیچه اکنون ۲۴ سال دارد. او هم از نظر اخلاقی و هم از نظر روانی نیرومند، سالم و دلیر و در برخورد با مردم مهربان، مطبوع و فروتن است. من از هم‌اکنون پیش‌بینی می‌کنم که روزی در صف فیلسوفان بزرگ آلمان درآید.»

نیچه در جوانی با «واگنر» آشنایی یافت و سخت شیفته شخصیت جاذب این موسیقیدان شد. از موسیقی «واگنر» به هیجان آمد و به‌ویژه از دو اثر تکان‌دهنده و بی‌نهایت شیرین او «تریستان و ایزوت» و «درباره استادان خواننده شهر نورمبرگ»<sup>۳</sup> تأثیر پذیرفت. و زیر نفوذ آنها نخستین اثر خود را به نام «زایش تراژدی از روح موسیقی»<sup>۴</sup> در ۱۸۷۲ نوشت. او در این کتاب زایش و مرگ تراژدی را در یونان باستان نشان می‌دهد و می‌گوید که یونانیان با شور در راه‌های اصیل زندگانی گام برمی‌داشتند و زندگانی‌شان سرشار از نغمه‌های حیات بود. ولی این تراژدی زاده شده از روح موسیقی

1. Röcken

2. Basle

3. Die Meistersinger

4. Geburt der Tragödie

در اثر جنبش راسیونالیسم که نمونه برجسته آن سقراط و نمونه روشن آن اوریپیدس است، خاموشی گرفت و یونانیان از شور و شوق زندگانی کناره گرفتند و به دام مفاهیم و استدلال افتادند.

بیشتر دانشوران همزمان «نیچه» این کتاب را چرند دانستند، اما چهارده سال بعد از انتشار کتاب، کلاسیست بزرگ انگلیسی «کورنفورد»<sup>۱</sup> با این جمله نویسنده کتاب را به انجام چنین کار مهمی شادباش گفت: «اثری که آفریده بینش ژرف و خیال‌انگیزی است و دانش‌پژوهان یک نسل را در کوششی سخت در دنبال خواهد گذاشت.»

نیچه در ۱۸۶۵ پیش از نوشتن کتاب «زایش تراژدی» با کتاب «جهان چونان اراده و تمثیل»<sup>۲</sup> شوپنهاور آشنا شد و آن را چون آینه‌ای دید که جهان و زندگانی و طبیعت و خود وی، با عظمت ترس‌آوری در آن پدیدار شده بود. پس با همان دقتی که فیلسوفان یونانی را خوانده بود، شوپنهاور را خواند و زیر نفوذ اندیشه‌های او قرار گرفت و کتاب «شوپنهاور در مقام آموزگار» را نوشت. بیشتر آثار نیچه در حوزه تاریخ و نقد تاریخ و اخلاق و ارزیابی ارزشهاست. مهمترین کتابهای او این‌هاست:

زایش تراژدی از روح موسیقی [۱۸۷۲]، تأملات نابهنگام [۱۸۷۳]، شوپنهاور در مقام آموزگار [۱۸۷۴]، سود و زیان تاریخ [۱۸۷۴]، بشری سراپا بشری [۱۸۷۸]، مسافر و سایه‌اش [۱۸۸۰] سپیده دم [۱۸۸۱]، دانش شاد [۱۸۸۲]، چنین گفت زرتشت [۱۸۸۳] فراسوی خیر و شر [۱۸۸۶] به سوی ژن‌شناسی اخلاق [۱۸۸۷]، شامگاه بتان [۱۸۸۸]،

نیچه همانند یک اروپایی جنوبی به‌ویژه فرانسوی می‌نویسد، نه

1. F. M. Cornford

2. The World as Will And Idea.



همچون فردی از اقوام اروپای شمالی<sup>۱</sup>. در نوشته‌های خود جمله‌های لاتین و فرانسه را زیاد به کار می‌برد و به میراث فرهنگ اروپا از «هومر» تا «داستایفسکی» آزادانه اشاره می‌کند. ایجاز نوشته‌های او طرفه است و او خود می‌گوید: «آنچه را که دیگران در یک کتاب بیان می‌کنند من در یک صفحه می‌نویسم» سخن او به «لفظ اندک و معنی بسیار» بیان شده است. نوشته‌های نیچه از قماش نوشته‌های فیلسوفان دانشگاهی نیست. پُرشور و شاعرانه و خیال‌انگیز است. سرآغاز مهم‌ترین کتابش «چنین گفت زرتشت» خود شعری است ناب:

زمانی که زرتشت سی‌ساله بود، زادگاه و دریاچه زادگاهش را ترک گفت و به کوهستانها رفت. در آنجا از جان خود و تنهایی خویش سرخوش گشت و ده‌سال از این شادی نفرسود. ولی سرانجام دلش دگرگون شد و بامداد پگاهی با طلوع صبح برخاست و رودروی خورشید ایستاد و چنین گفت:

«تو ای ستاره بزرگ، نیکبختی تو چه می‌بود اگر نبودند کسانی که تو بر ایشان

بتابی!

تو ده‌سال بر سر غار من طالع شدی. و اگر من و عقاب و مارم نمی‌بودیم، از تابش خود و این سفر می‌فرسودی. لیکن ما هر بامداد در انتظارت بودیم، از سرشاریت بهره می‌بردیم و بر تو درود می‌گفتم. اکنون بنگر! من از لبریزی دانتش خویش به تنگ آمده‌ام، همچون زنبوری که غسل بسیار گرد آورده است، نیازمند

1. Teutonic

دستانی هستم که برای گرفتن آن به سویم دراز شود. بر آنم که آن را ببخشم و بپراکنم. تا بار دیگر خردمندان از ابلهی و بینوایان از توانگری خویش در میانه آدمیان شاد شوند. پس باید به دشت فرود آیم، همچنان که تو هر شامگاه چنین می کنی. آنگاه که در پس دریا پنهان می شوی و بانور خویش «جهان زیرین» را نیز روشن می داری<sup>۱</sup>. ای ستاره سرشار! چون تو من نیز باید پایین روم، چنان که آدمیان را چنین سخنی است، و اکنون می خواهم به سوی ایشان فرود آیم. پس مرا خجستگی بخش، ای چشم آرام که می توانی بی شرار رشک حتی بزرگترین خوشبختی ها را نظاره کنی! جامی را که می خواهد از سرشاری لبریز شود، برکت ده تا شاید قطره های زرین از آن جاری گردد و روشنایی شادی تو را بر سراسر جهان فروراند! بنگر این جام را که بر آن است باز تهی گردد، و زرتشت را که باز بر آن است آدمی شود! و بدین سان فرود آمدن زرتشت آغاز شد.

## ۲

زرتشت، تنها از کوه سرازیر شده و هیچ کس را ندید. اما همین که به جنگل رسید، پیرمردی را به ناگهان در برابر خود یافت، که کلبه مقدس خود را ترک گفته و برای یافتن ریشه گیاهان به جنگل آمده بود. مرد پیر به زرتشت چنین گفت:

این مرد سرگردان در دیدگان من بیگانه نیست: سالها پیش از اینجا گذشت. زرتشتش می نامیدند، اما اکنون دگر شده است.

آن روز خاکسترت را به کوهستان بردی، امروز می خواهی آنتشت را به دشت ها ببری. مگر از کیفر برپاکندگان حریق هراسی نداری؟ آری، من زرتشت را

۱. یادآور شعر مولوی است:

تا که تحت الارض را روشن کنی

آفتابا ترک این گلشن کنی

می‌شناسم. دیدگانش روشن است و پاک و نغرتی در گوشه دهانش ننشسته است. چه رقصان و دست‌افشان می‌رود! چه دگرگون شده است! کودک گشته، بیدار شده. ای زرتشت تو را اکنون با خفتگان چکار؟ آن‌سان که در دریا باشی، در غزلتگاه خویش می‌زیستی و دریا تو را می‌برد. دریغا! می‌خواهی به ساحل برگردی؟ دریغا! می‌خواهی بار تن خویش را بار دیگر خود بر دوش کشی؟

زرتشت پاسخ داد: «من بشر را دوست می‌دارم.»

پیر مقدس گفت: «چرا من به جنگل و بیابان آمدم؟ از این‌رو نبود که آدمیان را عاشق بودم؟ اکنون خدای را عاشقم: آدمیان را دوست نمی‌دارم. بشر نزد من بسی ناقص است. عشق به بشر مرا تباه می‌کند.»

زرتشت در پاسخ گفت: «آیا من از عشق سخن گفتم؟ من برای آدمیان رهاوردی دارم.»

پیر گفت: «چیزیشان مده، بل چیزی از بار ایشان بگیر، و همراهشان ببر. این کار را خوشتر دارند. اگر تو را نیز خوش آید! اما اگر می‌خواهی ایشان را چیزی بدهی، جز صدقه‌شان مده و بگذار آن را نیز از تو گدایی کنند.»

زرتشت پاسخ داد: «نه، من صدقه نمی‌دهم. آن‌سان بینوا نیستم که صدقه بدهم.» پیر به زرتشت خنده زد و چنین گفت: «پس در این گمان مباش که گنج‌های تو را بپذیرند. آنها به گوشه‌نشینان بدگمانند و باور نمی‌دارند که ما آمده‌ایم ایشان را چیزی بدهیم. گامهای ما در کوچه‌هایشان طینی بس تکررانه دارد. و شب‌هنگام پیش از برآمدن خورشید، هنگامی که در بسترشان غنوده‌اند، صدای گامهای ما را در گذرگاه می‌شنوند، گویا از خود می‌پرسند: این دزد به کجا می‌رود؟ نزد آدمیان مرو و در جنگل بمان! نیک‌تر آنکه به نزد جانوران بروی. چرا چون من نیستی، خرسی در میانه خرسان، و پرندهای در میانه پرنندگان»

زرتشت پرسید: پیر مقدس را در جنگل چه کار است؟

پیر پاسخ داد: «سرودها می‌سرایم و می‌خوانم. زمانی که سرود می‌سازم، می‌خندم، می‌گریم و نجوا می‌کنم. و این چنین خدای را می‌ستایم. با سرودن، گریستن، خندیدن و نجوا خدایی را ستایش می‌کنم، که خدای من است، اکنون رهاورد تو برای ما چیست؟»

زرتشت با شنیدن این سخنان پیر را بدرود کرد و چنین گفت: چه دارم که شما را بیخشم؟ بگذار زودتر از اینجا بروم تا چیزی از شما برنگیرم!»

و بدین‌سان زرتشت و پیر از یکدیگر جدا شدند، لبخندزنان چون پسرکانی خندان. و زرتشت که تنها ماند با دل خویش چنین گفت: آیا ممکن است؟ آیا این پیر در جنگل خود هنوز نشنیده است که «خدا مرده است!»

این سرآغاز شاعرانه، به بهترین صورت اندیشه و سبک نیچه را نشان می‌دهد. وی پتک فلسفه را به دست گرفته بود و بُت‌های ارزش بشری را یکی پس از دیگری می‌شکست و فرومی‌ریخت. زندگانی مادی نیچه سرشار از شکست‌ها و ناکامی‌ها بود، ولی او با اراده‌ای شکست‌ناپذیر، این سختی‌ها را تحمل می‌کرد و هر روز با تصمیمی استوارتر با زندگی روبه‌رو می‌شد. خود وی در این باره می‌گوید: «آنچه مرا نمی‌کشد، نیرومندترم می‌سازد.» او از رنج‌های خود سرود نبرد و پیروزی می‌ساخت، و از بوته هر آزمایشی سرافرازتر بیرون می‌آمد و می‌گفت: «آنچه بشر را بزرگ می‌سازد این است که بشر پُلی است نه هدف. بشر باید از این زندگانی بمیرد تا اَبَرِ بشر از او در وجود آید. بشر ارجمند می‌شود به این دلیل که او نشانه ویرانگری است.»

عرضه نقادی نیچه بس پهنه‌ور بود. اقتصاد، تاریخ، سیاست، ادب، فرهنگ، تمدن، دین و... را با محک فلسفه خویش سبک و سنگین می‌کرد.

حوزه کار او ارزیابی مجدد ارزشها بود<sup>۱</sup>. پس از آنکه از زیر نفوذ واگنر بیرون آمد، آنچه درباره او گفته و نوشته بود و تا مقام قهرمان و قدیس بالایش برده بود، نسخ کرد و تصوره‌های خیالپردازانه و «مسیح‌وار» آپسرای «حلقه نیبلونگ» را مردود شمرد و آنها را «خیالپردازی دروغین» دانست و واگنر را که آن‌همه دوست می‌داشت، مورد حمله‌های سخت قرار داد و نوشت: «واگنر ژمانتیک فرتوت نو مید، ناگهان در برابر صلیب زانو به زمین می‌زند!»<sup>۲</sup> پس از دوری از «واگنر» به علم و فلسفه روی آورد و در فرهنگ و فلسفه یونان غرقه شد و از دوران آغازین فلسفه یونان ستایش بسیار کرد. در سال ۱۸۷۶ دیگر نتوانست در دانشگاه درس بدهد و از این‌رو از کار آموزشی کناره‌گیری کرد و با مقرری که از دانشگاه دریافت می‌کرد می‌زیست و به نوشتن کتابهای فلسفی مشغول شد و بقیه زندگانی را در سوئیس و ایتالیا در تنهایی گذراند. در سال ۱۸۸۲ با دختری به نام «لو سالومه»<sup>۳</sup> که در سال ۱۸۶۱ در پترزبورگ به دنیا آمده و بیست و یک سال داشت آشنا شد. این دختر بسیار زیبا و باهوش بود و نیچه او را دوست می‌داشت و همسر آرمانی خود می‌دانست. ولی سالومه اندیشه و رفتار تند «نیچه» را دوست نمی‌داشت و او را ترک گفت و به دیگری پیوست. نیچه بعدها هم زن دیگری را نیافت که آن‌طور که با «سالومه» اندیشه‌هایش را در میان می‌گذاشت، آشنایی یابد. پس از شکست در عشق هیچ چیز او را آرامش نمی‌بخشید. از دیاری که او را چنین شکنجه داده بودند، گریخت و به ایتالیا رفت و در دهکده کوچکی نزدیک «ژنو» اقامت گزید و در خلوت تنهایی فکر تازه‌ای ضمیرش را روشن کرد. تصمیم گرفت فلسفه خود را

1. *The Revaluation of all values.*

2. *Will Durant's the story of philsophy.*

3. *Lou Salome*

بنویسد و اثری بزرگ به جهان عرضه کند. پس کتاب «چنین گفت زرتشت» را آفرید که چهار قسمت بود و جداگانه به چاپ رسید و آن را «انجیل» خود نامید. گویی می‌خواست خود، مسیح دیگری باشد. این اثر معجونی از یادداشت‌های دوره نخست زندگانی او و شیوه آفورستیکی (سخنان نغز) دوره بعد عمر وی بود و با شیوه‌ای پُرشکوه و طنزآمیز و پرشور و حماسه‌وار نوشته شده بود که حاوی بیشتر تصورها و اندیشه‌های اوست؛ و بعدها در کتابهای دیگر آنها را گسترش داد. اما نیچه سبک «چنین گفت زرتشت» را مناسب بیان مقصود خود نیافته و به سوی شیوه آفورسیم (جمله‌های کوتاه پُر معنی) بازگشت و در این سبک کتاب «فراسوی خیر و شر» را نوشت که برخلاف ظاهر پراکنده‌اش و بیشتر از آنچه به نظر می‌رسد، یکپارچه است.

در روز عید کریسمس سال ۱۸۸۸ کتاب «ضد و اگنر» را کامل کرد و کمتر از دو هفته بعد دیوانه شد و تا پایان زندگانی (۱۹۰۰) در آسایشگاه دیوانگان باقی ماند. ویل دورانت می‌نویسد: «نبوغ برای کمتر کسی این قدر گران تمام شده است.» نیچه بیماری سفلیس داشت. شاید در سال ۱۸۷۰ که در جنگ مجروح شده و در بیمارستانی بستری شده بود، از پرستاران بیمارستان به او سرایت کرده باشد. مخالفان فلسفه نیچه می‌گویند: «او هذیان‌های سفلیسی خود را به هذیان‌های فلسفی بدل کرد!» ولی این نظر درست نیست، زیرا نیچه بیش از بیمار شدن نیز تصورها و اندیشه‌تندی داشت. عده‌ای دیگر از مخالفان «نیچه» به شیوه فکر او که بر «خواست قدرت» تأکید می‌کند، اعتراض کرده‌اند. دوستان او نیچه پاسخ می‌دهند که مقصر، نظریه پردازان آلمان نازی هستند که از آثار این فیلسوف به نحو بدی بهره‌برداری کرده‌اند. اینان می‌گویند که نیچه در ارائه نظریه اراده به قدرت،

برتری نژاد را پیش نکشیده و این نظریه‌سازان فاشیست هستند که برای مقاصد خویش فلسفهٔ نیچه را دستاویز قرار داده‌اند. «ژاک ماریتن»<sup>۱</sup> فیلسوف اگزیستانسیالیست معاصر می‌گوید: «اگر کتابها را به میزان سوءاستفاده‌ای که مردم می‌توانند از آنها داشته باشند، داوری کنیم آیا چه کتابی بیش از «کتاب مقدس» مورد سوءاستفاده قرار گرفته است؟» این فیلسوف می‌خواهد بگوید که بهره‌برداری نادرست از آثار نویسنده یا متفکری، موجب طرد و انکار آثارش نمی‌تواند بود. بنابراین اگر فاشیسم برای واقعیت دادن مقاصد خویش از نیچه بهره‌برداری کرد، این فیلسوف را گناهی نیست. «کاو فمن» معتقد است که هیچ نویسندهٔ آلمانی به اندازهٔ نیچه مخالف نظریهٔ نازیسم و برتری نژادی نبوده است. عده‌ای از نویسندگان «نازی» فلسفهٔ او را طور دیگری جلوه داده‌اند و این کار را با نوعی بازی ماهرانهٔ نویسندگی که نیچه خود آن را به طنز «وجدان فلسفی!» می‌نامد انجام داده‌اند. این «باشرف‌ها» (که در زبان نیچه دشنام است) حقایق را به سود خود دگرگون ساخته و برای پیشبرد فکر خود از فلسفهٔ «نیچه» سلاحی برگرفته‌اند.

از سال ۱۹۰۰ به بعد، پس از مرگ نیچه، توجه به آثار او آغاز شد و اندیشه‌هایش مرکز جریان‌های فلسفی و ادبی در حال رشد و گسترش بود. دربارهٔ رابطهٔ او با داروین، شوپنهاور، روانکاوان، شاعران جدید آلمانی، جنگ جهانی اول، تولستوی، مسیحیت، اسپنگلر، جنگ جهانی دوم، نازیسم، اگزیستانسیالیسم و... صدها کتاب نوشته شده است. اگزیستانسیالیست‌ها<sup>۲</sup> گیرندگی اندیشه‌های خود را از او دارند، بی‌خدایان

1. J. Maritain.

2. Existentialists

او را علم می‌کنند و بسیاری از مسیحیان - با همه حملاتی که نیچه به مسیحیت کرده - احساس می‌کنند که او را بهتر می‌فهمند. این ادراک گونه‌گون از آثار او به دلیل شیوه ویژه نوشتن اوست. واژگان نیچه شاعرانه و ابداع‌آمیز است و او دوست دارد در دارالضرب سبک خود سکه‌های تازه‌ای بسازد، سکه‌هایی چون: اراده به قدرت، فراسوی خیر و شر، اُبربشر، دجال [ضد مسیح]، شامگاه بتان، اخلاق کهتران، اخلاق مهتران، عشق به سرنوشت، ارزیابی تازه ارزشها، بازگشت جاویدان همان و ... درک این واژگان کلیدی به راه یافتن به دنیای نیچه است. از این رو کسانی که با پیش‌داوری به سراغ فلسفه نیچه رفته‌اند، در فهمیدن اندیشه‌های او به گمراهی افتاده‌اند. در مثل هنگامی که «نیچه» می‌گوید «بشر نمی‌تواند برای سود کوشش کند، فقط انگلیسی می‌تواند». منظورش فلسفه اخلاق فیلسوفان انگلیسی چون بنتام و جان استوارت میل... است نه آشپز و کارگر معدن انگلیسی یا کرامول. ممکن است هیتلر و دارودسته‌اش مستقیم یا غیرمستقیم از فلسفه «نیچه» سود جسته باشند ولی گفتگو از تأثیر «نیچه» بر هیتلر دلیل ساده فکری و پیش‌داوری است. آرایش لفظی و سبک سخن نیچه بویژه در «انسان را بنگر»<sup>۱</sup> غیرسیاسی است. روی سخن نیچه با «فرد بشر» است، فردی که جهات قراردادی و عادی زندگانی، راضی‌اش نمی‌کند. در آثار نیچه همیشه تناقض دیده می‌شود، او همانند اندیشمندان دوره منورالفکری از استدلال خوشش می‌آید و چون ژمانتیک‌های دوآتشه از شور و هیجان. برتراند راسل می‌گوید: اخلاق نیچه بر دو اصل

### 1. *Ecce Homo*

از این کتاب دو ترجمه به فارسی وجود دارد. ترجمه اول از آن رؤیا منجم با عنوان «انسان مصلوب» ۱۳۸۱، نشر مس و ترجمه دوم از آن بهروز صفدری با عنوان «انک انسان» (۱۳۷۶) نشر فکر روز است.



استوار است: فلسفه اخلاق نیچه ضد زن و ضد مسیحیت است. و سپس اضافه می‌کند که این فیلسوف با همه حمله‌هایی که به ژمانتیک‌ها کرده، خودش ژمانتیک است. ولی از این نکته آگاه نیست. شک نیست که نیچه ضد مسیح است و مسیحیت را ویرانگر غریزه‌های شریف و اصیل بشر می‌داند. درباره زنان نیز سخنان تندی گفته است. این جمله او مشهور است: «به سراغ زنان می‌روی؟ تازیانه را فراموش مکن!» راسل می‌گوید: «سخن خوبی است ولی افسوس که از ده زن، نه زن پیش از به کار بردن تازیانه آن را از دست مرد می‌گیرند!» به‌طور اساسی‌تر نظر نیچه درباره زن بر این بنیاد است:

خوشبختی مرد در این است که بگوید: من می‌خواهم

خوشبختی زن در این است که بگوید: او (مرد) بخواهد

زن هنگامی خوشبخت است که خواهندگی مرد را طلب کند. برترین مرتبه اراده برای زن در این است که هرچه مردش بخواهد، او هم بخواهد. نظام اخلاقی نیچه بیش از همه جا در «چنین گفت زرتشت» و فراسوی خیر و شر و اراده معطوف به قدرت منعکس شده است. زرتشت نیچه همان‌طور که دیدیم از کوهستان به شهر می‌آید تا به مردم بگوید «خدا مرده است» خدا یعنی ارزشهای کهنه<sup>۱</sup>. و باز می‌گوید: «من آب‌بشر را به شما می‌آموزم<sup>۲</sup>. بشر چیزی است که باید از او برگذشت. ابربشر معنای زمین است.» سپس برای اینکه نمونه‌ای به مردم بدهد از «سه دگرگونی جان» سخن به میان می‌آورد که نخست شتر بود و سپس شیر شد و سرانجام به

۱. نیچه در جای دیگری می‌گوید: «خدا مرده است، ولی بعد از این او را فراسوی خیر و شر خواهید یافت.

این خدا یعنی ارزشهای تازه.»

کودک بدل گردید. شتر همان ارزشهای کهنه است که بر دوش بشر سنگینی می‌کند، و کنایه از حوصله و بردباری است. شتر در بیابان شیر می‌شود که دیگر نمی‌خواهد او را خداوندگار و خدای خویش بخواند. این ازدهای بزرگ، «تو باید» نام دارد ولی جان شیر می‌گوید «من می‌خواهم» جان سپس کودک می‌شود. کودک «قانونگذار» خویش است. کودک یعنی بیگناهی و فراموشی، چرخ از خود گردنده. کودک خلاق ارزشهای تازه است.

می‌بینیم که این «زرتشت»، تصویری از خود «نیچه» است. زرتشت پیامبر ایرانی می‌گفت: در آغاز دو نیرو بودند - زندگانی و نه زندگانی - «زندگانی» خیر را انتخاب کرد و «نه زندگانی» شر را و این دو نیروی ایزدی و اهریمنی در وجود بشر نبرد گاهی دارند. زرتشت می‌گوید «خیر را برگزین!» و بنابر این، او نخستین کسی است که مفهوم آزادی را کشف کرد و برای بشر حق‌گزینش قائل شد. نیچه در یکی از نوشته‌هایش می‌گوید: «اگر چه از من نپرسیده‌اند - و خوب بود می‌پرسیدند - که چرا در چنین گفت زرتشت، برای آفرینش ارزشهای جدید، زرتشت را انتخاب کرده‌ام؟ ولی حالا می‌گویم برای اینکه او نخستین کسی بود که فکر اخلاق و آزادی را به بشر داد.»

نیچه پیشرو فلسفه اگزیستانس و فلسفه زندگانی است. تفاوت بشر با حیوان و شیء در این است که بشر تاریخ دارد. تاریخ داشتن یعنی تأثیر در هر کاری. داشتن تاریخ داشتن هستی مثبت است. شیء از دیروز ارث ندارد. برای گلدان دیروز و فردا معنی ندارد. ممکن است جایش با گلدان دیگری عوض شود ولی تأثیر جداگانه و هستی‌مند نمی‌پذیرد. ولی جای

امروز فلان بشر را نمی‌توان با دیروزش عوض کرد. بودن او اکنون بودن دیگری است. خودش خودش را ساخته و در تاریخت با بنیاد آن به هم متصل است؛ آدمی چنین می‌اندیشد و آدم دیگری چنان. نمی‌شود آنها را با هم عوض کرد. هر بشری دارای هستی ممتاز و یکه است. در همین زمینه است که نیچه به بشر می‌گوید: «خودت را پیدا کن. ای بشر آن باش که هستی!»

نیچه اخلاق بردگان و «کهران» را می‌کوبد. بنیاد اخلاق [مسیحی]، اخلاق بردگان است. بردگان آن چیزهایی را پسندیده می‌دانند که دیگران پسندیده بدانند. نیچه خود جدول اخلاقی ویژه‌ای دارد و می‌گوید: آنچه بشر را بزرگتر و نیرومندتر کند، پسندیده‌تر است. اخلاق این فیلسوف بر بنیاد «ارادهٔ معطوف به قدرت» است. پیش از او کانت «لزوم» را در کاته‌گوری «وجه»<sup>۱</sup> نشان داده بود این همان «خدای لزوم» یونان باستان است. در فلسفهٔ پارمنیدس هم هست. «خدای لزوم»، «یک» را در زنجیرهای قوی نگاه داشته و نمی‌گذارد بدل به «شدن» بشود. «لازم» نیچه عشق به سرنوشت است. قانون، هدف، و مقصود نیست، اجبار و قصد نیست بلکه «تصادف» و «بخت» است. در اینجا است که نیچه از «بازگشت جاویدان همان، سخن می‌گوید. چون ماده (نیرو) در طبیعت ثابت است ولی زمان جاودانی است، لازم می‌آید که این «نیرو» به صورت‌های بی‌شمار به جهان بیاید و برود. این صورت‌های بی‌شمار تکرار می‌شود: آلبان شکست خورده، نیچه و اتاقش، رویدادها، جنگ‌ها، آشتی‌ها... تکرار می‌شود. این همان سنسار یا «دایرهٔ وجود» بود است. در بودا به «نیروانا» می‌رود و در

فلسفه نیچه به سوی «آبر بشر، یعنی آنسو روندگی خود بشر با خود بشر. این قانون و نمونه‌ای است که بشر به طبیعت می‌دهد تا از روی آن نمونه برتری بسازد. زمان در این صورتهای بی‌شمار باید از این «ماده» یا «نیرو» پُر شود.

نیچه کوشید بیشتر از هگل که در سه ربع اول قرن نوزدهم می‌خواست به‌طور متافیزیک و عرفانی میراث دوران منورالفکری<sup>۱</sup> را نیرومند سازد، و وارث این فرهنگ باشد. او موضوع‌های فلسفی را با روان‌شناسی می‌سنجید، شور و هیجان را جان‌نشین رسم‌های کورکورانه و بیان‌های مجرد فلسفی کرد و میراث دوران منورالفکری و جریان ژمانتیسیم را به‌مدد روان‌شناسی، ژرفتر ساخت. قهرمانان آثار او آدمهایی هستند با دلیل برتر از دلیل مردم عادی. آدمیانی که سالار شورها و غریزه‌های خویشند. نیچه در «چنین گفت زرتشت، می‌گوید: «ای برادران! از شما می‌خواهم که به زمین وفادار بمانید و سخن کسانی را که از امیدهای آسمانی دم می‌زنند، باور نکنید.» می‌گویند «سزار بورژیا» بُت نیچه بود، ولی این بیان با سنجش نوشته نیچه، رد می‌شود. البته این فیلسوف «سزار بورژیا» را بر «پارسیفال»<sup>۲</sup> و «اگنر» برتری می‌داد و در «دجال» درباره او از قول بوکاچیو<sup>۳</sup> می‌نویسد: «جاودانه تندرست، جاودانه شاد و سرخوش» این تصویری است که نیچه در برابر تصویری از «پولس» [نابغه نفرت - نابغه رویای نفرت - «دجال»] می‌گذارد، و به این وسیله عشق به زندگانی و خواست تندرستی را تعلیم می‌دهد. سخن گفتن درباره «بورژیا» دلیل این نیست که نیچه می‌خواست «بورژیا»ی دیگری شود، بل نشانه این بود که وی می‌خواست از این راه،

1. Aufklärung (Enlightenment)

2. Domenico Boccaccio

دوره «پاپ و پاپ‌بازی» پایان یابد.

دیدگاه دیگر نیچه برخورد با مشکل «دین» است. اگر تاریخ فلسفه جدید را از دکارت به بعد بخوانیم، خوب یا بد، داستان تظاهر دین به صورت فلسفی است. فیلسوفان در زمینه اخلاق به بحث می‌پرداختند و ظاهراً از دین دور می‌شدند، اما به زودی به دین - مسیحیت - باز می‌گشتند و در برابر آن تعظیم می‌کردند. دکارت عصیانگر برضد همه چیز شک کرد، اما به زودی دلیل‌هایی برای اثبات وجود خدا ارائه داد که از کانت به بعد معلوم شد سفسطه بوده است. چنین کاری در فلسفه «هابز» و «اسپینوزا» و کمی بعد در «بارکلی» و «لایب‌نیس» تکرار شد و این فیلسوفان حتی از پاپ کاتولیک‌تر از آب درآمدند. جان لاک فیلسوفی بود که به تجربه تکیه می‌کرد، ولی از «کتاب مقدس» دلیل‌گرد می‌آورد. «ولتر» فیلسوفی ضد مسیح و ضد سازمانهای دینی بود، اما دلیل‌های تئولوژیک را درباره وجود خدا پذیرفت. «کانت» در کتاب نقد عقل محض نه فقط دلایل وجود خدا را خرد کرد، بلکه هرگونه متافیزیک مسیحیت را نابود ساخت. ولی در کتاب «نقد عقل عملی» به سوی دین بازگشت و از این دیدگاه به اثبات وجود خدا رسید. اخلاق در فلسفه کانت عبارت از تشخیص کارهای بد و خوب و گروه به بدی یا خوبی نیست. از دیدگاه او باید مفاهیم «خوب» و «بد» را کنار گذاشت و مفهومهای «خیر» و «شر» را در نظر گرفت. نیکی با جدول ارزشها تعیین نمی‌شود، زیرا جدول ارزشها بر بنیاد امیال و غریزه‌های بشری است که پیراسته و تلطیف شده. قانون مطلق اخلاقی<sup>۱</sup> در درون ماست، که هر لحظه این آزادی را به ما می‌دهد که به سوی خیر برویم. کانت

1. Categorical imperative

این قانون را مطلق می‌داند و می‌گوید طوری رفتار کن که بتوانی بخواهی اصل رفتار تو قانون عمومی شود. از دیدگاه او «آسمان پرستاره بالای سر و قانون اخلاقی در دل» به بهترین صورت، وجود خدا ثابت می‌کند. سرانجام «شوپنهاور» از مسیحیت گسیخت ولی به متافیزیک فلسفه هند پیوست.

نیچه از نخستین کسانی بود که رشته ارتباط دین و فلسفه را از هم گسست. پیش از او دو فیلسوف، بنیاد متافیزیک دین را سست کرده بودند: «بیکن» که باروش تجربی خود راه پیروزی علم را هموار ساخت و «دیوید هیوم» که با شک قاطع و خردکننده خود، خواب فیلسوفان متاله را برآشت. نیچه متافیزیک دین را با نوشته‌های خود از بیخ و بن برانداخت. نیچه و هیوم با اینکه از نظر اخلاق و شخصیت باهم تفاوت بسیار دارند، از نظر اندیشه خیلی جاها به هم شبیه هستند و این نکته ما را به آخرین نقطه نظر می‌رساند.

نیچه، پیشرو بسیاری از نظام‌های فلسفی امروز است. او بهترین پُلی است بین مُدرنیته و پُست‌مدرنیته. خطاب نیچه به بشر است در حالت فردیت او! نیچه بشر عادت‌زده و تابع رسم‌ها و قراردادهای سرزنش و تحقیر می‌کرد و خواستار نیرومند شدن و شکوه یافتن آدمی بود و او را دعوت می‌کرد که سالار شورهای خویشتن شود و از حدّ خود فراتر برود. جهانی که در آن خدایی نیست، فاقد معنی است، خدا در قلب بشر مرده است (دانش شاد) و جهان بی‌معنی شده. نیچه چنین جهان تهی از معنایی را تحمل‌ناپذیر می‌دانست و کار و زندگی او کوششی بود برای یافتن معنایی برای یک هستی ناب و اصیل بشری.

«دجال» یکی از آخرین کتابهای نیچه است. آثار شوریدگی و جنونِ نبوغ در آن آشکار است. اساساً این از ویژگی‌های سبک نیچه است که

سخنان نغز خود را با شور و هیجان می‌نویسد و به همین دلیل عده‌ای از پژوهندگان، آثار آخرین او را که سرشار از داوری‌های شاعرانه است، بیشتر می‌پسندند. جی. بی. پریسلی در کتاب «کیوان برفراز آب» از گفته یکی از آدمهای داستان خویش دربارهٔ نیچه می‌نویسد: «... همان آثاری که در اواخر عمر، یعنی مواقعی که تصور می‌کرده‌اند دچار خبط دماغ شده، نوشته از همه عمیق‌تر است؛ و چون عمیق‌اند آنها را با سخنان یاوه و هذیان آمیز اشتباه می‌کنند...»<sup>۱</sup>

نیچه کتاب «دجال» را با سرآغازی همانند «زرتشت» خود، آغاز می‌کند و می‌نویسد: «این کتاب برای چند تنی نوشته شده که شاید هنوز هیچ‌یک از آنها به جهان نیامده‌اند.» چنین گفت زرتشت را هم کتابی برای همه کس و هیچ کس نامیده بود. و به این ترتیب آهنگ پیامبرانه‌ای به نوشته خود می‌دهد. کانون اصلی کتاب حمله به مسیحیت است و می‌توان پرسید چرا نیچه نام کتاب را دجال گذاشته؟

در افسانه‌های دینی زرتشتی، بودایی، مسیحی، اسلامی... دجال موجودی بیدادگر است که پیش از نجات‌بخش وعده داده شده به روی صحنه می‌آید. در رسالهٔ اول «یوحنا رسول» [سبب اول و چهارم] و مکاشفهٔ یوحنا از ویژگی‌های او یاد شده. در مکاشفهٔ یوحنا رؤیایی وحشتناک از جهان و تصویرهایی وحشتناک‌تر از آن دربارهٔ بازگشت مسیح ارائه می‌شود. عیسی مسیح نزد «پدر» گناهان بشر را شفاعت می‌کند و خدا که سراسر عشق و زیبایی است «فرزندان» خود را می‌بخشد. ولی با این همه یوحنا لازم می‌داند که انسانها را از پیامبران دروغین بر حذر دارد و آمدن

۱. کیوان برفراز آب، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ص ۱۰۰

دجال را خبر دهد: «... ای بچه‌ها این ساعت آخر است، و چنان که شنیده‌اید که دجال می‌آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعت آخر است»<sup>۱</sup> و نیز: «... و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند از خدا نیست، و این است روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الان هم در جهان است.»<sup>۲</sup>

تصویری که نیچه از مسیح به دست می‌دهد کاملاً با تصویری که انجیل‌ها از این پیامبر ارائه می‌دهند، تفاوت دارد. «نیچه» می‌گوید عیسی مسیح به سبب جرم خویش - طغیان بر ضد یهودیت حاکم - بالای صلیب رفته است، نه برای بخشش گناهان ما. و از اینکه «بشر» تاریخ را از روز ناخجسته زاده شدن مسیح تقویم می‌کند «خشمگین است و می‌گوید بهتر است تاریخ را از آخرین روز مسیحیت محاسبه کنیم: یعنی روز ارزیابی دوباره ارزشها. و شاید عنوان کتاب «دجال» اشاره به همین نکته باشد.

دجال<sup>۳</sup> را از متن انگلیسی ترجمه R. J. Hollingdale از مترجمان آثار نیچه و از همکاران والتر کافمن با یاری مهرآمیز دوستم محمود معلم به پارسی برگرداندم، و سپس بعد از مقابله و بازنویس مجدد، سطر سطر نزد آقای ابراهیم یونسی مترجم هنرمند و دوست ارزشمندم فروخواندم و ناهنجاری‌های ترجمه به یمن تسلط ایشان بر هر دو زبان انگلیسی و پارسی بهنجار آمد و پیراسته شد، و اکنون که کار ترجمه به پایان آمده است بجاست که خود را و امدار دوستانم آقایان یونسی و معلم بدانم و از مهر بی‌دریغشان سپاسگزاری کنم.

۱. کتاب مقدس، رساله اول یوحنا، رسول، باب دوم، ص. ۱۸

۲. رساله یوحنا، همان، باب چهارم، ص. ۳



دربارهٔ واژگان فلسفی بیشتر از شیوهٔ پارسی‌نویسان پیروی کرده‌ام و در بسیاری جاها با استفاده از زبان غنی و ترکیبی پارسی برای واژگان نیچه ترکیب‌های جدید پارسی ساختم که خواننده با مقابله با متن، آنها را درخواهد یافت.\* برخی از دشواریها و اشاره‌های کتاب را در پانویس‌ها توضیح داده‌ام که در متن نیست. بی‌شک رهنمودهای منتقدان بی‌غرض و بینشور در پیراستگی بیشتر این ترجمه مؤثر است، و گامی است برای شناخت آثار فلسفی جدید غرب.

عبدالعلی دست‌غیب

---

\*. برخی اصطلاح‌ها یا واژه‌های فرنگی را در پانویس‌های این ترجمه به‌دست داده‌ام.

## پیشگفتار

این کتاب از آن چند تنی بیش نیست. شاید هیچ یک از آنان هنوز حتی به دنیا نیامده باشد. احتمالاً آنها خوانندگانی هستند که زرتشت مرا درمی یابند. چگونه مجاز بودم خود را به کسانی محدود کنم که امروز برایشان گوشه‌های شنوایی وجود دارد؟ فقط پس فردا از آن من است. زندگانی بعضی کسان پس از مرگشان آغاز می شود.

شرایطی را که در آن کسی مرا می فهمد و سپس الزام درمی یابد، نیک می شناسم. بشر باید در امور معنوی تا حدّ خشونت شرافتمند باشد تا جدّ مرا تحمل کند و شور مرا. بشر باید به زندگانی در کوهساران و به دیدن پُرچانگی های بی دوام و نکبت آور سیاست و غرور ملی در زیر پای خویش خوگر شود. بشر باید بی اعتنا شده باشد و نباید هرگز از خود بپرسد که حقیقت، سودمند یا فاجعه است. قدرتی که مسائلی را برتری می دهد که امروز کسی برای رویه رو شدن با آنها چندان که باید دلیر نیست: جرأت برای ممنوع آمادگی مقدّر از پیش برای مسائل بفرنج، آزموننی از هفت خوان تنهایی. گوشه های نو برای موسیقی های نو. دیدگانی نو برای دورترین چیزها. وجدانی نو برای حقیقت هایی که تاکنون گنگ مانده اند و خواست به صرفه جویی

[ایجاز] در سبکی شکوهمند<sup>۱</sup>. لگام زدن به نیرو و اشتیاق خویش. حرمت به خویش، عشق به خویشان، آزادی مطلق همراه با احترام به خود... آری، تنها اینان خوانندگان من اند. خوانندگان مُحِقِ من، خوانندگان مقدرِ من؛ بقیه چه اهمیتی دارند؟ بقیه فقط آدمیانند. بشر باید در زورمندی و در شکوهمندی روح و در تحقیر، برتر از آدمیان باشد.

فریدریش نیچه

---

۱. *Grand style* سبک بزرگ. در معماری اشاره است به سبک‌های کلاسیک چون گوتیک و باروک و در هنرهای زیبا به شیوهٔ هنرمندان بزرگ دورهٔ رنسانس و در فلسفه به سبک همهٔ فیلسوفان بزرگ بویژه فیلسوفان متافیزیک و بودن شناسان بزرگ از نوع افلاطون و کانت و هگل...